

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۸۹،
پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۶۳-۸۴

بررسی ریشه‌های تاریخی چهار ضرب قلندران*

دکتر مهدی حسن زاده / استادیار دانشگاه فردوسی مشهد^۱
پیمان ابوالبشری / دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد^۲

چکیده

مطالعه آثار بر جا مانده از فرهنگ ایران قبل از اسلام و پس از آن، گویای این واقعیت است که داشتن موی سر و صورت در فرهنگ ایرانیان نکته منفی محسوب نمی‌شده است. چهره بزرگان و مردم عوام، پادشاهان هخامنشی و پادشاهان و روحانیان ساسانی نشان می‌دهد که در ایران قبل از اسلام تراشیدن موهای سر و صورت، بجز موارد معدود، تقریباً ناشناخته بوده است. در قرون اولیه پس از اسلام نیز با توجه به گزارش‌های مربوط به توصیف سیمای پیامبر اکرم (ص) و نیز تأثیرپذیری ایرانیان از این سنت، پذیرش رواج رسم چهارضرب در میان ایرانیان تازه مسلمان ممکن نیست. اما با ظهور قلندران، با افرادی روبرو می‌شویم که موهای سر، صورت و ابروان خود را تراشیده و در اصطلاح چهارضرب می‌کردند. دلایل متعددی همچون حضور بوداییان در شرق ایران در قرون اولیه اسلامی و پایبندی ایشان به چهارضرب، شناخت ایرانیان مسلمان و قلندریه از ایشان، نیت تقریباً مشابه هر دو گروه از عمل چهارضرب و حمل سنگ و استره توسط هر دو گروه نشان می‌دهد که به احتمال قوی چهارضرب قلندریه تحت تأثیر دین بودایی و راهبان آن بوده است.

کلیدواژه‌ها: ملامتیه، قلندریه، دین بودایی، چهارضرب.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۰۸/۲۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۸/۱۲.

1. Email: hasanzadeh@um.ac.ir

2. Email: peiman.ab@gmail.com

مقدمه

تأثیرپذیری و تاثیرگذاری فرهنگها بر یکدیگر از مباحث مورد توجه محققان بوده است؛ شناخت دقیق و علمی از چگونگی این تأثیر و تأثرات، که گاه در نتیجه غلبه و چیرگی نظامی و گاه نیز به دلایل دیگری همچون مجاورت و نزدیکی فرهنگها بوده است، به برخی از ابهامات موجود در مورد بعضی از عادات و رسوم رایج در فرهنگهای گوناگون پاسخ می‌دهد. به عنوان نمونه، در فرهنگ ایرانی می‌توان به رواج چهارضرب، یعنی تراشیدن موی سر و صورت و ابرو در میان قلندران اشاره کرد؛ رسمی که مطالعه تاریخ ایران پیش از اسلام و پس از آن نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانیان چنین چیزی از روی عادت وجود نداشته است و به احتمال زیاد، ریشه آن را باید در فرهنگهای غیر ایرانی جستجو کرد.

قلندریه از فرق ملامتیه است (نک. سهروردی، ۳۰) و بنابر گفته عبدالرحمن جامی (۸۹۸ق) ملامتی یعنی «هو الذی لا یظهر خیرا و لا یضمیر شرا» (جامی، ۶). به گفته برخی، آغازگر قلندریه جمال‌الدین محمد بن یونس ساوجی (م ح ۶۳۰ق) بوده و بنابراین این فرقه در حدود اوایل قرن هفتم هجری ظاهر شده است (نک. صفا، ۱۶۶؛ Trimmingham, 267). احتمالا مبنای قضاوت این محققان گزارش مقریزی است. طبق گفته مقریزی (۸۴۵ق)، آغاز پیدایش قلندریه و رسوم آنها در دمشق به اوایل سده هفتم هجری برمی‌گردد (نک. مقریزی، ۱۶۶). باید متذکر شد که او در پی آن نبوده است تا پیدایش قلندریه را به قرن مذکور نسبت دهد، بلکه منظور وی پیدایش آنها در دمشق بوده است. به علاوه، با وجود اشاراتی به قلندران در منابع مختلف از اواسط قرن چهارم هجری به بعد (نک. ابو روح، ۶۷؛ سنایی، ۱۳۵؛ نیز نک. انصاری، ۲۶۲؛ کیانی، ۴۷-۲۴۶؛ دوبروین، ۱۷۹؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ۴۰-۳۸)، باید تاریخ پیدایش قلندران را، ولو نه به عنوان یک طریقت متمایز، قبل از سده هفتم هجری و در خراسان دانست.

آن چنان که گفته شده است، ظاهرا قلندران به قید و بندهای اجتماعی اهمیت نمی‌دادند و در باب امور شرعی نیز کم توجه بوده‌اند. گاه به دلیل تعارض افراطی آنها با تصوف پذیرفته شده و بخصوص با شریعت، برخی منابع، قلندریه را از سلاسل صوفیه به شمار نیاورده‌اند (نک. سهروردی، ۳۳-۳۰؛ کاشانی، ۱۲۲) اما گاهی همین منابع از آنها به خوبی و تحسین یاد کرده‌اند (نک. سهروردی، ۳۱-۳۰؛ نیز نک. کاشانی، ۱۲۱-۱۲۲). از این گفته‌ها می‌توان استنباط کرد که احتمالا قلندریه دو گروه بوده‌اند: گروهی از اعقاب بلافصل ملامتیه بوده و نظر

مساعدی به آنها وجود داشته است و گروهی نیز به خاطر عدم پایبندی مطلق به شریعت، از دایره تصوف خارج دانسته می‌شده‌اند.

به رغم برخی تحقیقات در زمینه قلندریه (به عنوان نمونه نک. میرعابدینی و افشاری؛ شفیع کدکنی، غنی، ۴۴۵-۴۴۰؛ زرین کوب، فصل ۱۵؛ دوبروین، ۱۹۱-۱۷۶) خاستگاه برخی آموزه‌ها و رسوم این فرقه هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. به طور کلی، مشخصات قلندر و وجوه تمایز ظاهری او عبارت بودند از پوشیدن جامه معین، تراشیدن موهای سر و صورت، سوراخ نمودن دست‌ها و گوش‌ها جهت آویز نمودن حلقه‌های فلزی به نشانی پشیمانی و ندامت، و تنقیب الاحلیل^۱ به نشانه عفت و پاکدامنی (Trimingham, p.268)، که قسمت عمده آنها از نظر شرع مجاز نیست.

چنان که ملاحظه می‌شود، از رسوم قلندران می‌توان به رسم چهارضرب، یعنی تراشیدن موهای سر، ابرو، ریش و سبیل اشاره کرد. در مورد این که چنین چیزی میان همه قلندریه مرسوم بوده است، اتفاق نظر وجود دارد، اما زمان رواج این رسم در میان ایشان بخوبی روشن نشده است. به عنوان مثال گاهی روایت تاریخ فرشته در شرح حال جمال‌الدین ساوجی برای روشن شدن منشأ چهارضرب قلندریه مبنا قرار گرفته است. طبق این گزارش، رسم چهارضرب بر اساس دو روایت به جمال‌الدین ساوجی می‌رسد، که وی یکی از آنها را درست‌تر می‌داند: «اما قول صحیح آن است که سید جمال‌الدین ساوی به زیبایی شهره بود. زنی از بزرگان مصر عاشق او شد ... آن زن به دنبال او آمد... سید جمال زوال حُسن خود را از خداوند خواست و موی سبیل و ریش و ابروی او از بین رفته و زن به مصر بازگشت و در نهایت سید جمال نجات یافت» (هندوشاه استرآبادی، ۴۰۸؛ نیز نک. ابن بطوطه، ۲۱/۱-۲۰). احتمالاً زرین کوب بر همین اساس جمال‌الدین را واضع این رسم دانسته است (زرین کوب، ۶۶-۳۶۴). اما به نظر می‌رسد تاریخ شیوع این رسم را بتوان به قبل از جمال‌الدین نیز برگرداند، چنان که قاسم غنی (غنی، ۴۴۴)، زمان پیدایش چهارضرب را براساس گزارش مقریزی تا سده پنجم هجری به عقب برمی‌گرداند. مقریزی در بخشی از خطط خود که پیرامون زاویه‌های قلندری سخن گفته، آورده است: «و از این بدعت از ابتدای ظهور تاکنون بیش از چهارصد سال می‌گذرد» (مقریزی،

۱. منظور از آن وارد ساختن حلقه آهنی در آلت جنسی برای فرار از ازدواج و عدم امکان تمتع از لذات جنسی بوده است (نک. ابن بطوطه، ۲۹۸/۱).

(۶۱۶). با توجه به این که مقریزی اواسط سده نهم هجری از دنیا رفته است، لذا قلندران و رسم ایشان در نحوه آرایش ظاهری خود، حداقل می‌تواند تا سده پنجم هجری به عقب بازگردد. از نکات دیگری که کمتر بدان پرداخته شده است، ریشه‌های تاریخی چهارضرب قلندریه است. از آنجا که برخی معتقدند قلندریان در سر و شکل ظاهری خود، و بویژه در چهارضرب، یادآور سیمای بعضی از مردم ایران قبل از اسلام بوده‌اند (نک. شفیع کدکنی، ۶۵ و ۷۴)، تحقیق حاضر بر آن است تا نشان دهد که ایرانیان، چه پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی تا قبل از قلندریه، به طور کلی اهل چهارضرب نبوده‌اند. با این حال اگر قبل از اسلام مواردی از تراشیدن موی سر و صورت بین ایرانیان مشاهده شده است، حداکثر مربوط به تراشیدن یک عضو مانند ابرو و یا ریش است، که البته چنان که در ذیل نشان داده خواهد شد، یک مورد از آن (ابرو) خلدشه‌پذیر بوده و در مورد دیگر (ریش) صورتی فراگیر نداشته است تا بتواند خاستگاه و دستمایه چهارضرب قلندریه شود. در ادامه، نشان داده خواهد شد که چنین رسمی را قلندریه به احتمال بسیار از دین بودایی و راهبان آن وام گرفته‌اند.

موی سر و صورت نزد ایرانیان

الف. پیش از اسلام

در مورد وضعیت موهای سر و صورت در میان ایرانیان قبل از اسلام، منابع تحقیق برای دوره مادها و سپس هخامنشیان عمدتاً تصاویر نقش شده بر کتیبه‌ها، سکه‌ها و ظروف است. تصاویری که از مردم عوام و نیز بزرگان آنها موجود است (نک. دیاکونوف، ۴۹ و ۶۲؛ همو، ۱۴۰، ۱۸۱، ۳۰۵، ۳۰۷ و...)، نشان می‌دهد آنان دارای موها و ریش‌های بلند و بافته‌ای بوده‌اند. حتی الواحی از هزاره سوم قبل از میلاد موجود است که نشان می‌دهد ساکنان قدیمی سرزمین ماد «ریشی کوتاه و گیسوانی بلند و بافته» داشته‌اند (نک. همو، ۱۰۲).

در برخی از نقش برجسته‌ها و همچنین بر روی برخی سکه‌های هخامنشی، چهره پادشاهان با موی سر پرپشت و ریشی انبوه و بلند تصویر شده است (نک. اومستد، بخش تصاویر: تصویر سوم؛ ویسهوفر، ۱۱۸؛ گدار، ۱۲۲). در پلکان اصلی آپادانا نیز افسران پارسی که به حضور شاهنشاه می‌رسند، به همان صورت نشان داده می‌شوند (اومستد، بخش تصاویر: تصویر پنجم؛ گدار، ۱۲۲). این وضعیت در تصاویر اقوام زیر سلطه هخامنشی که در برجسته-

کاری پلکان شرقی تالار آپادانا تصویر شده‌اند، نیز به چشم می‌خورد (نک. ویسهوفر، ۱۱۵). در این پلکان، نمایندگان تمام ملل از ماد، بابل، عیلام، لیدیه و ... در هنگام تقدیم خراج با سر و ریشی بلند نشان داده شده‌اند. در تصاویر مربوط به هخامنشیان یک استثناء دیده می‌شود. یکی از تصاویر به جوانی مربوط می‌شود که ریش خود را تراشیده است (اومستد، بخش تصاویر: تصویر چهاردهم).

به رغم تفاوت در شیوه آرایش مو با هخامنشیان، پارتیان نیز داشتن موی سر، صورت و به ویژه سبیل‌های پرپشت را برای زیبایی واجب می‌شمرده‌اند، موضوعی که سکه‌های این دوره شاهد درستی آن است (گیرشمن، ۴۹۳: تصویر شماره ۸۶).

با روی کار آمدن ساسانیان، تغییر عمده‌ای در رسم و سنت ایرانیان در این باره به وجود نیامد. نقش برجسته روحانی بزرگ ساسانی، کرتیر، در نقش رجب، با موهای بافته و ریخته شده بر روی شانه‌ها (گذار، ۲۳۷)، سکه‌های اردشیر اول (نک. کریستن سن، ۶۰) که در آنها وی با موی سر و ریش بافته نشان داده می‌شود، و سکه‌های دیگر پادشاهان ساسانی (نک. همو، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ و ...)، و نیز جام‌های معروف باقی مانده از این دوره (گذار، ۲۸۷) تأیید کننده این مطلب است.

باید توجه داشت که آنچه در مورد یکی از سرداران اواخر دوره ساسانیان، ملقب به ذوالحاجب، گفته‌اند، مبنی بر این که وی ابروان خود را می‌تراشیده است، و این نشان می‌دهد که پیش از قلندریه چنین رسمی در بین ایرانیان وجود داشته (نک. شفیع کدکنی، ۷۴)، خدشه‌پذیر است. از ظاهر منبعی که در این مورد بدان استناد شده است، یعنی *فتوح البلدان*، به طور مطلق چنین استنباط نمی‌شود که ذوالحاجب ابروان خود را می‌تراشیده است؛ زیرا در نسخه‌های مختلف کتاب مذکور، از این خبر، معانی متفاوتی فهم می‌شود. به عنوان مثال، در حالی که شاید بتوان از نسخه چاپ قاهره تراشیدن ابرو را برداشت کرد^۱ (بلاذری، ۳۰۸)، در چاپ بیروت گفته شده است که ذوالحاجب به خاطر بلندی ابروانش و جلوگیری از آزار رسیدن به چشمان خود آنها را می‌بسته^۲، و نه این که می‌تراشیده است (بلاذری، ۲۵۲)؛ نیز نک. سجادی، ۲۰۸). به علاوه، در صورت پذیرش این برداشت که وی ابروهای خود را می‌تراشیده،

۱. «و سمی ذا الحاجب، لأنه كان يعضب حاجبيه، ليرفعهما من عينه كبرا».

۲. «و سمی ذا الحاجب، لأنه كان يصعب حاجبيه، ليرفعهما من عينه كبرا».

باید توجه داشت چنین امری بین همه متداول نبوده است. چنان که در بالا اشاره شد، منابع تصویری مربوط به ایران قبل از اسلام نیز چنین سستی را نشان نمی‌دهد و ذوالحاجب نیز به خاطر اذیت نشدن چشمان خود به چنین کاری دست می‌زده است. در نهایت، با فرض این که چنین عملی (یعنی تراشیدن ابرو) رسم هم بوده باشد - که سندی هم در این باره وجود ندارد - دلیلی بر اثبات چهارضرب در بین ایرانیان قبل از اسلام نیست؛ زیرا در صورت استناد به عمل ذوالحاجب برای رسیدن به انجام عمل تراش موهای سر و صورت در ایران قبل از اسلام، این مورد خاص فقط می‌تواند به رسم تراشیدن ابرو اشاره داشته باشد و نه چهارضرب. به علاوه، برخی استنادها به فرستادگان خسرو پرویز، از آخرین پادشاهان سلسله ساسانی، که با ریش‌های تراشیده به حضور پیامبر رسیدند (نک. شفیع کدکنی، ۷۵)، به احتمال زیاد نیز نمی‌تواند نشانگر وجود رسم تراشیدن ریش میان ایرانیان قبل از اسلام بوده باشد. در ماجرای مورد اشاره، بعد از آنکه سفیران پادشاه مذکور به حضور پیامبر رسیدند، بنا بر گزارش برخی از منابع، حضرت در مورد علت تراشیدن ریش‌هایشان پرسید و آنها در پاسخ گفتند که «پروردگار ما» چنین دستوری داده است. گرچه بعضی از منابع در مورد عبارت «پروردگار ما» تفسیری ندارند (مجموع التواریخ و القصص، ۲۵۱)، اما برخی او را خسرو پرویز دانسته‌اند (طبری، ۱۱۴۳)، به این معنی که پادشاه به آنها دستور چنین اقدامی داده است. چنان برداشت می‌شود که این عمل نمی‌تواند رسم معمول بوده باشد؛ زیرا همان طور که در بالا اشاره شد، پادشاهان ساسانی، و از جمله خسرو، ریش خود را نمی‌تراشیده‌اند (در مورد خسرو نک. کریستن سن، ۱۹-۳۱۸، شکل‌های ۴۲ و ۴۳)، و اگر چنین عملی خوب تلقی می‌شد، در درجه اول پادشاهان به آن اقدام می‌نمودند. همچنین، به نظر می‌آید که پیامبر(ص) نیز انتظار دیدن چنین ظاهری را نداشته است. از آنجا که پیامبر برای پادشاه ایران نامه نوشته و او را به دین اسلام دعوت نموده بودند، لازمه این امر، آگاهی حضرت از فرهنگ ایرانیان بوده است. گمان می‌رود که سؤال پیامبر(ص) از فرستادگان خسرو پرویز در مورد علت تراشیدن ریش خود، به نوعی نشان می‌دهد که شکل ظاهری آنان خلاف انتظار آن حضرت بوده و بر همین اساس ایشان را به سؤال واداشته است. هر چند دلیل روشنی در این باره در دسترس نیست، ولی می‌توان حدس زد که دستور خسرو پرویز به فرستادگان خود برای تراشیدن ریش‌هایشان، بدان خاطر بوده است که تقابل خود را با اسلام و اندیشه پیامبر(ص) نشان دهد. همچنین باید توجه داشت که با وجود

جنگ‌های مختلف بین ایرانیان و اعراب مسلمانان، مورخین به مورد و یا موارد دیگری از این نوع اشاره نداشته‌اند. بنابراین، شاید بتوان گفت: ریش تراشی مورد اشاره، در فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام غیر معمول بوده است.

باری، حداقل تا آنجا که از منابع موجود برمی‌آید، ایرانیان پیش از اسلام به احتمال زیاد رسم و عادت تراشیدن موهای سر، ابرو و یا ریش - چه رسد به چهارضرب - را در میان خود نداشته‌اند.

ب. پس از اسلام

اگرچه با ورود اسلام به ایران و پذیرش آن از طرف ایرانیان، جامعه ایرانی دستخوش تحولاتی بنیادین در عرصه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی شد، اما با توجه به نگاه سنت اسلامی به آرایش مو، در این قسمت تغییر خاصی در فرهنگ عموم ایرانیان به وجود نیامد. از آنجا که ایرانیان اسلام را پذیرفته و در نتیجه فرهنگ اسلامی از طرف آنها مورد پذیرش واقع شد، برای آشنایی با چگونگی نگاه قاطبه ایرانیان مسلمان به موهای سر و صورت، باید جایگاه این رسوم را، ولو با یک نگاه کلی، در سنت اسلامی مورد بررسی قرار داد.

چنان که می‌دانیم، سنت اسلامی به اندازه‌ای برای ریش حرمت قائل است که از آن به «محاسن»، یعنی خوبی و زیبایی تعبیر می‌کند. به علاوه، در این مورد می‌توان به روایت‌هایی که دربارهٔ چهرهٔ مبارک پیامبر اکرم (ص) در منابع اسلامی آمده است، اشاره کرد. طبق یکی از آنها، از هند بن ابی هاله روایت شده که «[پیامبر] موهایش نسبتاً صاف بود و به طور معمول آن را جمع می‌فرمود و اگر آویخته می‌کرد از لالهٔ گوشش فروتر نبود ... ابروانش کمانی و کشیده و پرپشت بود ... ریش آن حضرت انبوه بود» (ترمذی، ۲۷). روایت دیگر را علامه طباطبایی از ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) نقل کرده است، که «آن حضرت دو گیسو داشت، و آن رسمی بود از هاشم جد اعلای آن حضرت» (طباطبایی، ۱۵). حتی ام‌هانی اشاره‌ای دارد مبنی بر این که رسول خدا را دیدم که چهارگیسوی بافته داشت (همو، ۱۶).

توجه به موی سر نزد مسلمانان به اندازه‌ای بوده که گاه تراشیدن بخشی از موها به منزلهٔ یکی از راه‌های مجازات و بی‌آبرو ساختن افراد تلقی می‌شد؛ به عنوان نمونه، طلحه یکی از طرفداران امام علی (ع) را در بصره با تراشیدن ریش بی‌آبرو ساخت (شیخ مفید، ۳۰۷). در سنت اسلامی گاه دیده شده که تراشیدن مو برای تشرف به اسلام بوده است؛ نمونهٔ آن ماجرای اسلام

آوردن وائله بن الاسقع، یکی از اهل صغه است. پس از پذیرش اسلام از طرف وی، پیامبر (ص) به او فرمودند: «برو و مویی که داری و در زمان کفر بر تو روییده است بتراش و با آب سدر شستشو کن» (کیانی، ۳۹۶). چنان که فهمیده می‌شود، تراشیدن موی سر در اینجا نشانه توبه، ورود و تشرف به اسلام بوده است. بنابراین، اسلام به مو نگاه منفی نداشته است، هرچند در مواردی تراشیدن آن را لازم دانسته است: از جمله سنت حلق در موسم حج. برای اعراب جاهلی، حج بدون حلق کامل شمرده نمی‌شد (کلبی، ۱۴). با ظهور اسلام نیز، سنت تراشیدن موی سر در مراسم حج مورد تأیید قرار گرفت و از طرف مسلمانان نیز تداوم بخشیده شد. به هر حال، اسلام و سنت اسلامی اهمیت زیادی برای موی سر و صورت قائل بوده و بعد از ورود اسلام به ایران، فرهنگ عموم ایرانیان نیز بر همین منوال بوده است. با توجه به این که بخشی از تاریخ ایران بعد از اسلام به علویان طبرستان ارتباط دارد، و از طرف دیگر، از آنجا که به نظر می‌رسد گیسوان بافته یکی از شعارهای علویان - و نیز فاطمیان - بوده است (قس. محقق، ۴۱)، می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیان علوی هم بدین رسم پایبند بوده‌اند. به عنوان مثال، سعدی داستانی نقل می‌کند که از تداوم این سنت در نزد علویان، و احتمالاً علویان ایران، حکایت دارد: «شایدی گیسوان بافت، یعنی علوی است...» (سعدی، ۷۵). در کنار نگاه عموم ایرانیان مسلمان به موهای سر و صورت، نگاه صوفیه و قلندریه را در این زمینه نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد.

صوفیه و پیرایش/آرایش موی سر و صورت

ظاهراً صوفیه نگاه واحدی به موهای سر و صورت نداشته‌اند. به عنوان مثال، وقتی ابن قیسرانی (م ۵۰۷ق)، یکی از نویسندگان بزرگ صوفیه، نظام خانقاهی را در سده پنجم هجری شرح می‌دهد، هیچ اشاره‌ای به سنت تراشیدن مو نمی‌کند (شفیعی کدکنی ۵۷۳). در برابر آن، می‌توان نمونه‌هایی از تراشیدن و حلق موی سر و صورت را در بین صوفیان متقدم به دست داد، چنان‌که گویا بایزید بسطامی (م ۲۶۱ق) تراشیدن سر و ریش را برای رهرو واجب می‌شمرده است (نک. ابن جوزی، ۲۴۶؛ سهلگی، ۱۸۸). با وجود این، دلایل به نفع وجود سنت سر تراشی در بین صوفیه است. گزارش‌های مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهد تراشیدن موهای سر در بین صوفیه با رویکردهای مختلفی وجود داشته است، چنان که گاهی سنت و عادت معمول بوده

است. گفته‌های باخرزی از رواج تراشیدن موهای سر در بین برخی از صوفیان حکایت دارد. وی هنگام صحبت از شیوه حمام رفتن صوفیان می‌نویسد «و سنت در میان صوفیان آن است که بی‌اصحاب به حمام نروند. صلاهی حمام در دهند و به جمع روند و غسل بیارند و سر حلق کنند» (باخرزی، ۱۵۳-۱۵۲).

گاهی تراشیدن سر در بین آنها برای توبه بوده است. در این مورد، می‌توان از گزارش ابن بطوطه (م ۷۷۹ق) استفاده کرد، گزارشی که در مورد یکی از عرفای دهلی به نام «محمود الکبا» (؟) است. وی درباره او گزارش می‌دهد که روزهای جمعه برای مردم وعظ می‌کرد و آنها اعتقاد داشتند که روزی او از غیب می‌رسد؛ زیرا با وجود ظاهر و وضع مالی نامناسب، به همه آنها که بر او وارد می‌شده‌اند خوراک، زر، پول و خلعت می‌داده است. ابن بطوطه ادامه می‌دهد: «موعظه او موجب تنبه و توبه کثیری شده که سرهای خود را می‌تراشند و حال به آنان دست می‌دهد و گاهی نیز از خود بیخود می‌شوند» (ابن بطوطه، ۲۳-۲۲؛ نیز نک. ابن منور میهنی، ۲۳۲).

گاهی تراشیدن موی سر برای تشریف به طریقت بوده است. به عنوان مثال در مناقب *اوحالدالدین کرمانی*، آمده است که، بعد از آنکه شخصیت و نام اوحدالدین (م ۶۳۵ق) برای همسفرانش آشکار می‌شود، آنها «سر می‌تراشند و خرقة می‌پوشند و درویش می‌شوند» (مناقب *اوحالدالدین حامد بن ابی‌الفخر کرمانی*، ۳۷-۳۲). و گاهی هم نشان توبه و تشریف، توأمان، بوده است. به عنوان مثال، شیخ امین الدین بلیانی (م ۷۴۵ق) برای توبه دادن و آغاز سلوک مریدان، موهای سر و به خصوص موهای پیشانی آنها را همراه با خواندن دعاهایی خاص کوتاه می‌کرده است (نک. ابن عثمان، ۲۵-۲۱).
باری، سنت کوتاه کردن بخشی از موهای سر و صورت در طریقت‌های مختلف صوفیانه وجود داشته و می‌توان آن را از آداب و رسوم اسلامی، به ویژه از اعمال حج، متأثر دانست.

قلندریه و رسم چهارضرب

چنان که گفته آمد، چه قبل از اسلام و چه پس از آن، نمی‌توان نشانه‌هایی دال بر رواج رسم چهارضرب در بین ایرانیان سراغ گرفت. اگر هم مواردی از تراشیدن موی صورت نشان داده شده است، نشان دهنده رسم چهارضرب به تمام معنی نیست. بنابراین، از یک طرف منابع

نشان می‌دهد که چنین رسمی در بین ایرانیان وجود نداشته است. و از طرف دیگر، قلندریه در منابع خود مدعی‌اند که تراشیدن موهای سر و صورت اولین بار در میان ایشان سنت شده است، چنان که سید جلال‌الدین بخاری (م ۶۹۰ق)، بنیانگذار فرقه جلالی، از فرق قلندریه، در تراش-نامه منظوم خود، قلندران را اولین کسانی می‌داند که به این راه رفته‌اند. او در منظومه خود و در جایی که می‌خواهد تفسیری از رسم تراش به دست بدهد، چنین سروده است:

از تراش و وصله و اسباب او	از صفات و معنی آیات او
چون بدانند صورت اهل تراش	چارضرب است نیست پنهان هست فاش
اولش ریش و بروت آنگاه سر	بعد از آن ابرو بودای پره‌نر
هر یکی را معنی فرموده‌اند	ره‌روان ما تقدم بوده‌اند

(برتلس، ۶۱۶)

چنان که پیدا است، شاعر در آنجا که به پیشگامی پیروان طریقت خود در عمل به چهارضرب اشاره می‌کند، پیشگامان رسم چهارضرب را قلندریه می‌داند.

همچنین، خطیب فارسی (قرن ۸ق) در منظومه‌ای که شاید بتوان آن را از مهم‌ترین منابع در این خصوص به شمار آورد، به تعریف و توصیف و تبیین قلندریه پرداخته، و به نکته‌ای مهمی درباره رایج شدن رسم چهارضرب و پدید آمدن آن اشاره کرده است. وی از شخصی به نام شیخ ابوبکر اصفهانی نام می‌برد که توصیفات قلندریه را شنیده و به همین جهت قصد دیدار با شیخ آنها، شیخ جمال‌الدین، را می‌کند. سراینده اشاره می‌کند که با وجود شهرت شیخ ابوبکر، وی شیفته شیخ جمال‌الدین شد و به سلک قلندریه درآمد. در این داستان، نوع نگاه شیخ ابوبکر در وصف قلندریه حایز اهمیت است. خطیب فارسی برخی از توصیفات وی را اینچنین به نظم آورده است:

عجب رسم غریب آورده پیدا	که در عالم نمی‌ورزد کس آن را
به نام بدعت ایشان جمله فاشند	که ریش و سبلیت و ابرو تراشند
نمی‌دانند هیچ احوال مردم	نه چیزی می‌خورند از مال مردم
نمی‌پوشند از رخت جهان هیچ	نمی‌گویند هم با مردمان هیچ

(خطیب فارسی، ۴۲؛ قس. همو، ۷۰ و ۷۹)

چنانچه گفته آمد، گروهی که در اینجا شیخ ابوبکر به وصف آنها پرداخته و خطیب فارسی آن را به نظم کشیده است، قلندریه‌اند. نکته مهم در ابیات فوق آن است که تراش اشاره رفته در ابیات فوق، به همراه دیگر رسوم قلندریه، رسم و سنت غریب و ناآشنا معرفی شده است^۱ و برای توضیح بیشتر، تصریح شده است که در هیچ کجای عالم بدین رسوم عمل نمی‌شود. البته نکته آخر بعید است؛ زیرا حداقل بوداییان از دیرباز رسمی همچون چهارضرب قلندریه داشته‌اند. در پرتو آنچه اندکی پیش از این جلال‌الدین بخاری گفته بود، برداشت مهمی که می‌توان از سروده خطیب فارسی داشت، آن است که به زعم خود قلندریه، این رسم قبل از ایشان در جایی رواج نداشته است.

اهمیت و چگونگی چهارضرب در بین قلندریه

هرچند گاهی سلاطین قدرتمندی مانند ملک ناصر حسن بن قلاوون (م ۷۴۱ق) پیدا شدند که چهارضرب قلندران را عملی خلاف سنت نبوی دانسته و در برهه‌ای آن را ممنوع کردند (مقریزی، ۶۱۷)، رسم چهارضرب در این طریقت چنان با اهمیت تلقی می‌شد که در رساله‌های مربوط به قلندران، خطبه‌های واجبی ذکر شده است که باید ضمن عمل چهارضرب خوانده می‌شد و گویا برخی از آنها به خطبه سنگ و تیغ - وسایل مورد نیاز برای تراش - معروف بوده است: «خطبه سنگ و تیغ می‌باید که اهل تراش بدانند و اگر ندانند، تراش بر وی حرام باشد» (نک. میرعابدینی و افشاری، ۱۴۲). از خطبه‌های مورد اشاره یکی این است: «الحمد لله الذی جعل الرأس و اطلق الجود و الحجر الموسی فأرسل جبرئیل (ع) قوله تعالی: ان شاء الله امنین محلقین رؤسکم و مقصرین لاتخافون» (همو).

علاوه بر سروده‌های سید جلال‌الدین بخاری مذکور، که اشعارش نشان از چگونگی انجام رسم چهارضرب در بین قلندریه بود، از تراش‌نامه‌های موجود مربوط به این طریقت، چنان معلوم می‌شود که نخست مرید را غسل طریقت می‌دادند، سپس پیر با آدابی خاص سنگ و تیغ را برمی‌داشته و فاتحه‌الکتاب و نام دوازده امام علیهم‌السلام و به دنبال آن خطبه تراش را به

۱. البته قلندریه برای زدودن تفسیرهایی که به این عمل با نگاه مذمت نگاه می‌کردند، گاه ریشه آغازین تراش را به حضرت آدم می‌رسانده‌اند. به عنوان مثال در یکی دیگر از رسائل قلندری پیرامون تراشیدن سر آمده است: «اگر بپرسند سر تراشی چه زمانی بوجود آمد؟ جواب بده سر حضرت آدم را تراشیدند و در زمان حضرت رسول(ص)، جبرئیل مژده تراش را داد و آن حضرت سنگ تیغ را به مولا علی دادند و از مولا به سلمان رسید تا به دست قطب‌الدین پلنگ‌پوش که مقیم هندوستان بود رسید (مدرسی چهاردهی، ۱۲۱).

عربی می خوانده است. سپس تراش سمت راست ریش را از زیر حلق آغاز کرده و آیه ۵۶ سوره احزاب را قرائت می نموده است. بعد شیخ طرف چپ ریش را به همان روش می تراشید و بخشی از آیه ۸۸ سوره قصص را می خواند. پس از پایان تراش ریش، وی طرف چپ سبیل را می تراشید و آیه ۱۸ سوره بقره را می خواند، و سپس طرف راست سبیل را می تراشید. سپس تراش سر را با گفتن «بسم الله و بالله و بامرالله و الله اکبر» از جانب راست آغاز می کرد. بعد پشت سر را می تراشید و می گفت: «الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیا ولی الله حقاً حقاً». آنگاه جانب چپ را می تراشید و می گفت: «بسم الله رب المبتدا و رب الاخره و الاولی، الله اکبر». بعد تمام سر را می تراشید و آیه های ۸ تا ۱۰ سوره نجم را تلاوت می کرد. در پایان با قرائت آیه های ۳۰ تا ۳۱ سوره زمر ابتدا بروی راست و سپس چپ را می تراشید (نک. افشاری، ۴۱۵-۴۱۷).

چهارضرب بوداییان

از گذشته های دور تا به امروز، در کیش بودایی مرسوم بوده است که برای پذیرش و ورود، و حتی پس از مرگ، موهای راهب باید تراشیده شود (see Lamb, 177). روند تشریف رهبانی، کم و بیش در تمام آیین بودا یکسان بوده و در دوران حیات خود بودا طی هفت مرحله صورت می گرفته است. نکته جالب برای بحث کنونی این است که تراشیدن موها از اولین اقدامات برای تشریف است: «راهب، نخست باید موها و ریشش را کوتاه کند...» (Hornor, 30). این عمل که نزد بوداییان به عنوان نمادی از ترك دنیا و کشتن هوای نفس محسوب می شود، حتی در مورد زنانی که می خواهند به جرگه رهبانیت بودایی وارد شوند، اجرا شده و می شود. در متون بودایی، داستان زنی به نام مهاپره جاپتی^۱ آمده است که در سال پنجم بودائیت بودا برای به عضویت درآمدن در انجمن راهبان نزد بودا آمده و از او کسب اجازه کرد. بودا درخواست وی را به خاطر جنسیتش تا سه مرتبه رد کرد. پس از وساطت آنده^۲، که یکی از اقوام و شاگرد محبوب بودا بود، وی با این درخواست موافقت نمود، مشروط به آن که مهاپره- جاپتی و همه زنانی که خواهان پیوستن به انجمن هستند، براساس آئین انجمن، موهای سر را تراشیده و لباس رهبانیت بپوشند (پاشایی، ۱۶۹، ۲۷۹، ۴۹۵). احتمالاً پس از بودا، تراشیدن

1 . Maha-Prajapati

2 . Annanda

سبیل و ابروها نیز به تراش موهای سر و ریش اضافه گردیده است، چنان که نقاشی‌های بودایی به دست آمده در تورفان این نظر را تأیید می‌کند (Puri, 353). به طور دقیق‌تر، این عمل شامل تراشیدن موی سر و روی به اضافه ابروان می‌شده است و راهبان موظف بوده‌اند به هنگام سفر و پرسه‌گردی تیغی را به منظور انجام آن همراه داشته باشند (Lamb, 160; Lester, 124؛ زیرا راهبان هر چند وقت یکبار موظف به انجام این عمل هستند).

ارتباط چهارضرب قلندریه با بوداییان

با کمی تأمل، آشکار می‌شود که چهارضرب قلندریه با دقت زیاد از يك سازمان رهبانی بودایی تقلید شده است. این مناسک زمانی که در کنار هم چیده شوند، به صورتی معنادار، نفوذ سنن بودایی بر روی سر آنها احساس خواهد شد. اگرچه به دو مورد از ریش تراشی در ایران قبل از اسلام، یکی در زمان هخامنشیان و دیگری در زمان ساسانیان، می‌توان اشاره کرد، لیکن چنان که اشاره شد، نمی‌توان رسم و عادت چهارضرب و حتی رسم تراشیدن ریش را در بین ایرانیان باستان مشاهده نمود. در نتیجه ریشه‌ها و خاستگاه‌های چهارضرب قلندریه را باید همرا با مدارک و شواهد در جای دیگری جستجو نمود. دلایل زیر نشان می‌دهد که به احتمال زیاد این خاستگاه باید آیین بودا باشد.

۱. شناخت ایرانیان و قلندریه از بوداییان

از اواسط سده سوم قبل از میلاد، یعنی زمانی که پادشاهی به نام اشوکه^۱ فرمانروای هند بود، دین بودایی به ایالات شرقی ایران نفوذ کرده و عده‌ای از ساکنین این منطقه به سلک بودایی درآمدند (نک. کریستن‌سن، ۲۴؛ Emmerick, 950-51; Emmerick, 492-93). دلایل زیادی وجود دارد که آشنایی گروهی از ایرانیان و حتی گرایش آنها را به این آئین آشکار می‌سازد. از یک سو، افسانه‌های بودایی رخنه این مذهب را در سرزمین‌های آن سوی جیحون مقارن با روزهای نخستین روشن‌شدگی بودا روایت می‌کند (فولتس، ۵۶) و از سوی دیگر، متون چینی از ایرانیانی که کیش بودا را در مرزهای چین اشاعه می‌دادند، یاد کرده‌اند؛ تا آنجا که در بین مبلغان آن، نام برخی بوداییان اشکانی مانند آن شی گائو^۲ و همچنین آن خوان^۳ به چشم می‌-

1 . Asoka

2 . An-Shi-Kao

3 . An-Huan

خورد (نک. همو، ۶۵)؛ آن شی گائو بود که کتاب‌های بودایی را به‌طور مستقیم از زبان پالی و سنسکریت به زبان چینی برگرداند (لیان، ۴۲) و آن خوان نیز در ۱۸۱م به گروه ترجمه وی پیوست (فولتس، ۶۶). همچنین، مناطق بامیان و بلخ به داشتن تعداد زیادی سکنه ایرانی - بودایی و معابد بودایی مشهور بوده‌اند، بخصوص بلخ که در معبد نوبهار آن افرادی با لقب برمک شغل کهنات داشته‌اند (بووا، ۳۳-۲۹ و ۱۵۷؛ Bulliet, 140-43).

مورخان اسلامی نیز درباره بودایی بودن شرق ایران که شامل خراسان بزرگ و افغانستان می‌شده است، اشاراتی کرده‌اند (نک. حدود العالم، ۶۹). به عنوان نمونه یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است که در بامیان و در دل کوه دو بت وجود داشته است که یکی را سرخ-بذ و دیگری را خنگ‌بذ گفته و در عظمت بی‌مانند بوده‌اند (حموی، ۴۱۹). سرخ‌بذ به معنای بت سرخ و خنگ‌بذ در معنای بت سفید، احتمالاً دو مجسمه از بودا در بامیان بوده است (Melikian-Chirvani, 497). و ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰ق) به آنها «صنمی البامیان» گفته است (محقق، ۶۳). همچنین آنچه یعقوبی (م ۲۹۲ق) در کتاب البلدان و بیهقی (م ۴۷۰ق) در کتاب تاریخ خود در توصیف بلاد کابلستان آورده‌اند، نشان می‌دهد که در این منطقه بتکده‌های بودایی متعددی وجود داشته است (نک. مشکور، ۱۲۲).

هنگامی که کار مغولان در ایران استحکام یافت و حکومت ایلخانی بر پا شد، نفوذ بخشیان، یعنی روحانیون بودایی، رو به فزونی گرفت (اشپولر، ۱۸۷)؛ گویا عبادتگاه‌های فراوانی هم ساختند که بی‌شک روحانیون بسیاری را در خود جای می‌داده است (قس. Bulliet, 141-42). البته در طی چند مقطع تاریخی این معابد ویران شد، که کاری‌ترین ضربه را غازان-خان (۷۰۳ق) بر آنها وارد کرد (همدانی، ۹۸۳)، یعنی کسی که خود از سنین کودکی زیر نظر بخشیان تربیت شد و حتی در جوانی در خبوشان یک بتخانه ساخت (همان، ۹۰۲-۹۰۱).

به هر حال از حدود چهار قرن قبل از مسیحیت، جوامع بودایی در نواحی شرقی ایران یعنی بلخ و بخارا و نیز در ماوراءالنهر حاضر بوده و معابد معروفی، بخصوص در بلخ داشته‌اند. از طرف دیگر، حضور بوداییان در این منطقه در سده‌های اولیه اسلامی، و نیز وجود بخشیان بودایی در عصر ایلخانان موجب شناخت ایرانیان مسلمان از بوداییان شده. در برخی منابع اشاراتی دیده می‌شود که حداقل نشان‌دهنده شناخت ایرانیان مسلمان از روحانیان بودایی است و در غالب آنها از ایشان به برهمن یاد شده است. به عنوان نمونه، فرخی سیستانی (م ۴۲۹ق)

در بیتی سروده است:

آه و دردا که کنون برهمنان همه هند جای سازند بتان را دگر از نو به بهار

(فرخی سیستانی، ۹۱)

چنان که ملاحظه می‌شود، شاعر از برهمنان هندی صحبت کرده است. با توجه به ارزش و احترامی که فرخی برای سلطان محمود غزنوی قائل بوده است، وی مرگ سلطان و وضعیت شهر غزنین در غیاب او را به گونه‌ای می‌بیند که گویا بار دیگر برهمنان می‌توانند در نوبهار رحل اقامت افکنده، بت پرستی را رواج دهند. با توجه به آنچه که پیش تر ذکر شد، معبد نوبهار یک معبد بودایی با دو بت بزرگ بوده است و کاربرد همزمان آن شهر همراه با اصطلاح برهمن نشان می‌دهد که منظور فرخی از برهمنان، آشکارا راهبان بودایی بوده است. در نمونه‌ای دیگر، قآنی (م ۱۲۷۰ق) در برخی از قصاید خود، از کاربرد واژه برهمن حداقل چیزی غیر از هندوان را مد نظر داشته است، و به صراحت بین برهمن و هندویی تمایز می‌گذارد:

سجده آرد پیش رویت هر دم آن زلف سیاه چون بر خورشید هندو چون بر بت برهمن

(قآنی، ۵۸۰)

طالب آملی (۱۰۳۶ق) یکی دیگر از این نمونه‌ها است که ضمن به کار بردن واژه برهمن برای روحانیان بودایی، از چهارضرب آنها نیز یاد کرده است. ظاهراً در هند زمانی از او خواسته شده بود که ریش خود را تراشد، ولی به خاطر سروده‌ای که در آن از مخاطب خود طلب عفو می‌نماید، از تراشیدن ریش معاف می‌شود. وی چنین سروده است:

سفر می‌کنم صاحباً ورنه من چه سر بلکه گردن تراشیدمی
به ناخن نه با تیغ از روی خود من این مِشْت سوزن تراشیدمی
سر و ریش و ابرو بروت و مژه به رسم برهمن تراشیدمی
ازو این گیاه خدا کشته را نه از بهر خرمن تراشیدمی
که سنبُل چو آرایش دامن است پی زیب دامن تراشیدمی

(آملی، ۱۵۳)

از آنجا که برهمنان هندو هیچ‌گاه موی سر و ریش را نمی‌تراشیدند و اتفاقاً برخلاف آن شهرت داشتند، بنابراین، می‌توان کلمه برهمن در ابیات فوق را اشاره به کسانی دانست که ریشه در هند داشته و اهل چهارضرب بوده‌اند. اگر به اینجا برسیم، باید منظور از برهمنان

هندی را راهبان بودایی دانست که بر اساس سنت دینی خویش به عمل چهارضرب مبادرت می‌ورزیدند.

در مورد تأثیر بوداییان بر تصوف اسلامی بسیار سخن گفته شده است. به عنوان نمونه، از نظر قاسم غنی «صرف نظر از آداب و عادت و چیزهای جزئی ... قرائن مهمی هست بر این که ریاضت و مراقبه و تجرید عقلانی و ترک علائق تا مقدار زیادی در نتیجه تأثیر بودائیسیم است» (غنی، ۱۶۶؛ نیز نک. فلاحی موحد، ۷۱۱). با توجه به نشانه‌هایی از حضور قلندران در خراسان از میانه سده چهارم هجری، موضوعی که در مطالب بالا بدان اشاره شد، و از طرف دیگر حضور بوداییان در این منطقه تا حدود قرن هفتم هجری، ارتباط قلندریه با بوداییان دور از ذهن نیست (نک. زرین کوب، ۳۶۰؛ قس. شفیع کدکنی، ۶۶-۶۲).

۲. یکسانی نیت بوداییان و قلندریه از عمل چهارضرب

همان‌گونه که گفته شد، راهبان بودایی به نشانه ترک دنیا و هوای نفسانی مبادرت به چهارضرب کردن می‌نمودند. در آثار قلندریه نیز فلسفه آداب چهارضرب به گونه‌ای مطرح شده است که آن را موازی با مقاصد رهبانیت بودایی قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، در یکی از رسائل خاکساریه آمده است: «اگر سؤال کردند سر را به چه علت تراشیدی؟ جواب بده به خاطر هوای نفس دست به این کار زدم» (افشاری، ۱۰۳). در جای دیگری نیز در تفسیر عمل چهارضرب آمده است:

ضرب سر اول بود ای مقتدا	دل ز مهر دنیوی کردن جدا
معنی ابرو حجاب انداختند	دل به مهر ذات حق پرداختند
پس سبیل انداختن دانی که چیست	کبر و بخل از خویشتن بریده نیست
از تراش ریش ای اهل صفا	نزد مردم باش همچون خاک راه
معنی این چار باشد این چهار	بشنواز من این نصیحت گوش دار

(برتلس، ۶۱۶)

چنان که در ابیات فوق ملاحظه می‌شود، تراشیدن موی سر نشانه بریدن از دنیاست؛ تراشیدن ابرو یعنی برطرف ساختن حجاب‌های بین انسان و خداوند، تراشیدن سبیل به بیرون انداختن صفات ذمیمه غرور و حسد اشاره دارد و ریش تراشی به معنای فروتنی در برابر مردم است. نتیجه این که نیت بوداییان و قلندریه از پرداختن و عمل نمودن به چهارضرب،

بخصوص با هدف بریدن از دنیا، تقریباً مشابه و یکسان است.

۳. حمل سنگ و استره

معمولاً اعضای قلندریه در سفرهایشان تیغ و سنگ را، همانند راهبان بودایی، که جزء ضروری سفرشان برای سرو صورت تراشی بود، حمل می‌کردند. راجع به سنگ و استره در رساله‌های قلندری مطالب زیادی وجود دارد. به عنوان نمونه در یکی از متون آمده است: «اگر از شما پرسیدند سنگ و استره از چه کسی به ارث رسیده است... بگو: آن سنگ را خداوند آفرید و سر حضرت آدم را تر کردند و تیغی را با روغن صدف تیز کردند... هر فردی که از این وسایل استفاده می‌کند باید از تاریخچه سنگ و تیغ باخبر باشد و آن سنگ و تیغ را سیصد سال پیش از آدم، حق تعالی از برای تراش سر آفریده بود و تراش از جبرئیل علیه السلام مانده است» (میرعابدینی و افشاری، ۱۴۲). به احتمال قوی، نویسندگان قلندر به این علت در داستان‌هایشان دست به دامان حضرت آدم و جبرئیل می‌شدند که چنین ابزار و سنتی را در اسلام نمی‌یافتند. در رساله دیگری آمده است: «اگر پرسند که سنگ و تیغ از کجا پیدا شد؟ بگو از برق نور محمد (ص) پیدا شد. اگر پرسند در کجا پیدا شد؟ بگو در دارالسلام ... اگر پرسند که معنی سنگ و تیغ و پالهنگ {ریسمان/افسار} چیست؟ بگو که معنی تیغ، نفس خود را کشتن است و معنی سنگ، همت مردان است ... پالهنگ تسلیم بودن است» (همو، ۱۷۱).

نتیجه

بر اساس منابع مربوط به ایران پیش از اسلام، و نیز بر اساس سنت اسلامی که مورد قبول ایرانیان قرار گرفت، ایرانیان غالباً اهل تراشیدن موی سر و صورت نبوده‌اند. این رسم با ظهور قلندران، که ادامه طریقت ملامتیه بوده و طبق برخی از گزارش‌ها، در اوایل سده هفتم هجری به صورت فرقه‌ای متمایز درآمدند، شکسته شد. آنها بودند که موهای سر و صورت و ابروی خود را تراشیده و در اصطلاح چهارضرب می‌کردند؛ رسمی که ایشان بر اساس شواهدی در انجام آن از دین بودایی و راهبان آن متأثر بوده‌اند.

دلایلی که این مدعا را اثبات می‌کند ذیل چند دسته قرار می‌گیرد: عدم وجود پیشینه رسم چهارضرب میان ایرانیان در دوره‌های قبل و بعد از اسلام، ظهور قلندران از میانه سده چهارم هجری در خراسان و حضور بوداییان تا سده هفتم هجری در این منطقه و به احتمال زیاد

برخورد قلندران با ایشان، وجود سنت تراشیدن همه موهای سر و صورت میان راهبان بودایی به نشانه ترك دنیا و هوای نفسانی و به موازات آن در آثار قلندریه، حمل تیغ و سنگ توسط قلندریه به عنوان لوازم ضروری سفر، همانند راهبان بودایی.

کتابشناسی

- آملی، طالب، دیوان طالب آملی، تصحیح محمد طاهری شهاب، کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۴۶.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، رحله ابن بطوطه، المسماه تحفه النظر فی غرائب المصار و عجائب الاسفار، ج ۲ در یک مجلد، المطبعه الخیریه، بی جا، ۱۳۲۲ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.
- ابن عثمان، محمود، مفتاح الهدایه و مصباح العنایه: سیرتنامه شیخ امین الدین بلیانی، پژوهش عمادالدین شیخ الحکمایی، روزنه، تهران، ۱۳۷۶.
- ابن منور میهنی، محمد، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- ابو روح، لطف الله بن ابی سعید بن ابی سعد، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- افشاری، مهران، فتوت نامه و رسائل خاکساری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- افشاری، مهران، «دو رساله قلندری و درویشی»، در پژوهش های ایرانی (نامواره محمود افشار، ج ۱۵): ستوده نامه ۱، به کوشش ایرج افشار و دیگران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۴، ص ۸۹ تا ۱۰۲.
- انصاری، قاسم، «پنج متن در قلندری»، ماهنامه یغما، ۱۳۷۰ (یادنامه یغما)، ص ۲۶۱ تا ۲۸۲.
- اومستد، آبرت تن آیک، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب (ج ۲: فصوص الآداب)، زیر نظر ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۸.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.

بلاذری، ابی‌الحسن، فتوح البلدان، عنی بمراجعہ و التعلیق علیہ رضوان محمد رضوان، دار الکتب العلمیہ، بیروت، ۱۳۹۸ق.

بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، نشر الدكتور صلاح الدین المنجد، مکتبہ النهضه المصریہ، قاهرہ، ۱۹۵۶م.

بووا، لوسین، برمکیان، ترجمه عبدالحسین میکده، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵. پاشایی، ع، بودا: زندگی بودا، آیین او، و انجمن رهروان او: گزارش متن‌های کانون پالی، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۳.

ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، شمائل النبی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نی، تهران، ۱۳۷۲.

جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰. حموی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۱ (بخش اول)، ترجمه علینقی منزوی، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۸۰.

خطیب فارسی، مناقب جمال الدین ساوی، تصحیح تحسی یازیچی، انجمن تاریخ ترک، آنقره [آنکارا]، ۱۹۷۲م.

دوبروین، یوهان ت. پ.، «قلندریه در شعر عارفانه فارسی از سنائی به بعد» در میراث تصوف، ویراسته لئونارد لوین، ترجمه مجدالدین کیوانی، مرکز، تهران، ۱۳۸۴.

دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶.

زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.

سجادی، صادق، «بهمن جادویه»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، بنیاد دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱.

سعدی، مصلح‌الدین، گلستان سعدی، از روی تصحیح محمدعلی فروغی، ویراسته علی سالیانی، به نشر، مشهد، ۱۳۸۵.

سهروردی، شیخ شهاب‌الدین، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.

سهلگی، محمدبن علی، دفتر روشنائی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران، ۱۳۸۵.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «نظام خانقاه در قرن پنجم به روایت ابن قیسرانی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، ۱۳۷۲، سال ۲۶، ش ۳ و ۴، ص ۵۷۳ تا ۶۳۰.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *قلندریه در تاریخ: دگردیسی های یک ایدئولوژی*، سخن، تهران، ۱۳۸۶.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الجمال*، تحقیق السید علی میرشریفی، مکتب الاعلام الاسلامی، بیروت، ۱۳۷۱.
- صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران: از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری*، جلد دوم (بخش اول)، فردوسی، تهران، ۱۳۶۶.
- طباطبایی، محمدحسین، *سنن النبی*، ترجمه حسین استاد ولی، پیام آزادی، تهران، ۱۳۸۱.
- غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد دوم (قسمت اول): *تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ*، زوار، تهران، ۱۳۶۶.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران، ۱۳۴۹.
- فلاحتی موحد، مریم، «بودایی، آیین»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳.
- فولتس، ریچارد، *دین های جاده ابریشم*، ترجمه ع. پاشایی، فراروان، تهران، ۱۳۸۵.
- قآنی، حبیب الله بن محمد علی، *دیوان حکیم قآنی شیرازی*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال الدین همایی، هما، تهران، ۱۳۷۲.
- کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۵.
- کلبی، ابومنذر هشام بن محمد، *الاصنام*، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳.
- کیانی، محسن، *تاریخ خانقاه در ایران*، طهوری، تهران، ۱۳۶۹.
- گذار، آندره، *هنر ایران*، ترجمه بهروز حبیبی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۷.
- گیرشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
- لیان، جان سین، *متون باستانی پیرامون روابط چین و ایران*، ترجمه جان هون نین، ویراسته ابوالقاسم اسماعیل پور، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (پژوهشکده زبان و گویش)، تهران، ۱۳۸۵.
- محقق، مهدی، «علوی بودن ناصر خسرو»، *ماهنامه نیما*، ۱۳۴۰، ش ۱۵۳، ص ۳۵ تا ۴۱.
- محقق، مهدی، «داستان دو بت بامیان»، *مجله بخارا*، ۱۳۸۰، ش ۱۷، ص ۶۳ تا ۶۴؛

مدرسی چهاردهی، نورالدین، اسرار فرقی خاکسار و اهل حق، پیک فرهنگ، تهران، ۱۳۶۹.
مشکور، محمدجواد، «تحقیقی در تاریخ ادیان: دین بودا در ایران باستان»، مجله بررسی‌های تاریخی،
۱۳۴۶، ش ۸، ص ۹۳ تا ۱۲۶.

مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار، المعروف بالخطط المقریزیه،
الجزء الثالث، تحقیق د. محمد زینهم-مدیحه الشرفاوی، مکتبه مدبولی، مصر، ۱۹۹۸ م.
مناقب اوحمدالدین حامدین ابی‌الفخر کرمانی، تصحیح و حواشی از بدیع‌الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و
نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.

میرعابدینی، ابوطالب و مهران افشاری، آیین قلندری، انتشارات فراروان، تهران، ۱۳۷۴.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران، ۱۳۷۴.
هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، تاریخ فرشته، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
ویسهوفر، یوزف، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ققنوس، تهران، ۱۳۸۲.

Bulliet, Richard W., "Naw Bahar and the Survival of Iranian Buddhism," *Iran*
[*Journal of Persian Studies*], 1976, vol. 14, pp. 140-45.

Emmerick, Ronald. E., "Buddhism Among Iranian Peoples," in *The Cambridge*
History of Iran, vol. III (part 2), ed. Ehsan Yarsshater, Cambridge University Press,
Cambridge, 1983 (pp. 949- 64).

Emmerick, Ronald. E., "Buddhism Among Iranian peoples: i. In Pre-Islamic times,"
Encyclopaedia Iranica, ed. Ehsan yarshater, Routledge and Kegan Paul, London and
New York, 1990 (pp. 492-96).

Lamb, Christopher, "Rites of Passage" in *Buddhism*, ed. By Peter Harvey,
Continuum, London and New York, 2001 (pp. 151-180).

Lester, Robert, *Buddhism: The path to Nirvana*, Harper and Row, New York, 1987.

Hornor, I. B., *The Book of the Discipline* (Vinaya-pitaka), v.4 (Mahavagga), Luzac,
London, 1951.

Puri, B.N, *Buddhism In Central Asia*, Montilal Banarsidass Publishers, Delhi, 1993.

Melikian-Chirvani, Asadullah Souren, "Buddhism Among Iranian peoples: i. In Islamic times," *Encyclopaedia Iranica*, ed. Ehsan yarshater, Routledge and Kegan Paul, London and New York, 1990 (pp. 496-99).

Trimingham, J. Spencer, *The Sufi Orders in Islam*, Oxford University Press, Lonon and Oxford and New York, 1971.

